

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توجه به سؤالات عزیزان در مورد موضوعات مطرح شده در کتاب «سیاحت غرب»، قبل از آنکه وارد بحث شویم لازم است عرض کنم: عزیزانی که فقط از طریق فیلم و نوارهایی که از آن کتاب تهیه شده است، با سخنان آیت‌الله قوچانی آشنا شده‌اند متوجه باشند بسیاری از موضوعات کتاب در نوار و فیلم یا فرو گزارده شده و یا درست تعبیر نشده است، امیدوارم آماده باشید تا موضوع را با دقت بیشتر و بر مبنای کتاب دنبال کنیم.

کتاب طوری است که سطر، سطر آن احتیاج به شرح دارد در حالی‌که چنین فرصتی فعلاً برای من و شما نیست، عمده آن است که متوجه شویم این کتاب گزارش سیر برزخی آیت‌الله قوچانی است، نه این‌که ایشان داستان‌سرایی کرده باشند، در مرتبه‌ی بالاتر از آنچه برای جناب آقای قوچانی منکشف شده، گزارش‌های معراجی پیامبر خدا ﷺ است. حضرت در یکی از سفرهای معراجی خود با جهنمیان روبه‌رو می‌شوند و گزارش مفصّلی از وضع آن‌ها می‌دهند که چگونه عده‌ای به صورت میمون و خوک بودند و این‌که عده‌ای صورتشان بر زمین و پاهایشان بالا بود و بعضی کور بودند و الی آخر...¹ و سپس خصوصیات دنیایی هر کدام را برمی‌شمارند. منظور آن‌که ابتدا باید متوجه باشیم موضوع کتاب سیاحت غرب، موضوع کشفیات برزخی آیت‌الله قوچانی می‌باشد، به همین جهت هم اسم آنرا سیاحت غرب گذاشتند، غرب در اینجا یعنی عالمی که زندگی در آن غروب می‌کند.

چون فرصت کافی برای شرح مفصل نیست سعی می‌شود با طرح بعضی از قسمت‌های آن، پیام کلی ایشان برای عزیزان روشن شود. شرط فهم این کتاب علم به تجرّد نفس است تا بدانید بدن ما حقیقت ما

نیست و ما بدون این بدن هستیم و بدن برای ما حجابی است که مانع ارتباط با عالم غیب و قیامت می‌شود. ما همین حالا که این‌جا نشسته‌ایم سه جسم داریم، یکی جسم مادی که فعلاً در این دنیا با آن زندگی می‌کنیم، و یکی جسم برزخی و دیگری هم جسم قیامتی. با رفتن جسم مادی، جسم برزخی ظاهر می‌شود و با رفتن جسم برزخی، جسم قیامتی ظاهر می‌گردد، شما در خواب با جسمی شبیه جسم برزخی خود روبه‌روئید، به همین جهت در خواب هم دست و پا و به طور کلی بدن دارید، هرچند جنس آن برزخی است و مادی نیست.

جسم مادی و توجّه ما به آن مانع و حجاب رؤیت عالم برزخ است، وقتی ما مُردیم و بدن ما را در قبر گذاشتند و سنگ لحد را روی آن قرار دادند، همین که توجه نفس ما از دنیا منصرف شد، یک‌مرتبه خود را با عالم برزخ روبه‌رو می‌یابیم، چون تا سنگ‌های لحد را روی شخص متوفی نگذاشته بودند، هنوز امید داشت بدنش را به کار بگیرد و بلند شود و لذا نظرش به بدنش بود و همین توجّه به بدن، حجاب او بود در دیدن برزخ، ولی وقتی دیگر امیدش به بدنش قطع شد و نظرش از آن منصرف شد و به خود آمد، یک‌مرتبه خود را با عالم برزخ روبه‌رو می‌یابد. این نکته را از آن جهت عرض کردم تا روشن شود علت آن‌که ما خود را در برزخ نمی‌یابیم به جهت توجّه به بدن است، و لذا هر کس توجّه خود را به بدن کم کند کم‌وبیش نگاهش به برزخ باز می‌شود.

مَنْ مُرِدَم

اگر ملاحظه فرموده باشید آیت‌الله نجفی‌قوچانی در ابتدای کتاب می‌فرمایند: «مَنْ مُرِدَم» و بیماری

بدنی که داشتم، دیگر ندارم. یعنی به عالم برزخ منتقل شد و حالا با بدنی روبه‌روست که دیگر آن بدن قبلی نیست، بدنی که پیری و مریضی برایش نیست.

عرضم این بود که اولاً: باید متوجه تجرد نفس بود. ثانیاً: باید متوجه بود که در برزخ و قیامت، عقاید و اخلاق و اعمال ما صورت پیدا می‌کنند و جسمانی می‌شوند، یعنی نماز شما آن‌جا به صورت يك ملك در کنار شما قرار می‌گیرد. آن‌هم در قبری که همان برزخ است، إن شاء الله بحث قبر را در کتاب «معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی» دنبال بفرمایید، که حضرت صادق **♦** می‌فرمایند: «قبر همان برزخ است، از روز مرگ انسان تا روز قیامت».² و آن برزخ مثل روح ما که حیات و شعور دارد، شعور دارد و حرف می‌زند و برای بعضی چون بهشت است و برای بعضی چون جهنم به آن‌ها فشار می‌آورد. اعمال ما در قبر که همان برزخ باشد صورت خاص خود را پیدا می‌کند. از حضرت صادق **♦** داریم که:

«إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ دَخَلَ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ سِتَّةٌ صُورٌ، فِيهِنَّ صُورَةٌ هِيَ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا وَ أَبْهَأُنَّ هَيْئَةً وَ

2- عمر بن یزید می‌گوید: از امام صادق **♦** در باره‌ی اینکه شیعیان در قیامت مورد شفاعت پیامبر **✎** و امام **♦** قرار می‌گیرند پرسیدم. فرمودند: «... وَلِكُنِّي وَ لِلَّهِ أَتَخَوُّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ...»؛ ولی به خدا قسم برای شما نگرانم به جهت سختی‌هایی که در برزخ دارید، پرسیدم: «مَا الْبَرْزَخُ؟» برزخ چیست؟ فرمودند: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» برزخ همان قبر است که انسان متوفی از هنگام مرگ تا روز قیامت در آن قرار دارد.

أَطْيَبَهُنَّ رِيحاً وَ أَنْظَفَهُنَّ صُورَةً. قَالَ:
 فَيَقِفُ صُورَةً عَنْ يَمِينِهِ، وَ أُخْرِي عَنْ
 يَسَارِهِ، وَ أُخْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أُخْرِي
 خَلْفَهُ، وَ أُخْرِي عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَ تَقِفُ
 الَّتِي هِيَ أَحْسَنُهُنَّ فَوْقَ رَأْسِهِ. فَإِنْ أَتَى
 عَنْ يَمِينِهِ مَنَعْتُهُ الَّتِي عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ
 كَذَلِكَ إِلَيَّ أَنْ يُوتِيَ مِنَ الْجِهَاتِ السَّتِّ.
 قَالَ: فَتَقُولُ أَحْسَنُهُنَّ صُورَةً وَ مَنْ أَنْتُمْ
 جَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؟ فَتَقُولُ الَّتِي عَنْ
 يَمِينِ الْعَبْدِ: أَنَا الصَّلَاةُ، وَ تَقُولُ
 الَّتِي عَنْ يَسَارِهِ: أَنَا الزَّكَاةُ، وَ تَقُولُ
 الَّتِي بَيْنَ يَدَيْهِ: أَنَا الصِّيَامُ، وَ تَقُولُ
 الَّتِي خَلْفَهُ: أَنَا الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ
 تَقُولُ الَّتِي عِنْدَ رِجْلَيْهِ: أَنَا بَرٌّ مَنْ
 وَصَلْتَ مِنْ إِخْوَانِكَ، ثُمَّ يَقْلُنَ: مَنْ أَنْتِ؟
 فَأَنْتِ أَحْسَنُنَا وَجْهًا، وَ أَطْيَبُنَا رِيحًا،
 وَ أَبْهَانَا هَيْئَةً، فَتَقُولُ: أَنَا الْوَلَايَةُ
 لِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».³

وقتی که بنده‌ی مؤمن وفات نمود، شش
 صورت با وی داخل قبر (برزخ) می‌شوند، در
 حالیکه یک صورت در میان آنها از بقیه‌ی
 صورت‌ها از لحاظ قیافه زیباتر و از جهت
 هیکل جذابتر و از نظر رایحه، خوشبوتر و از

.....

.....

لحاظ شکل، پاکیزه‌تر است. امام ♦ فرمود: پس صورتی در طرف راست او قرار می‌گیرد و صورتی دیگر در طرف چپ وی، یکی دیگر در مقابل و یکی در پشت سر او، یکی نزد پاهای وی و صورتی که از همه زیباتر است در بالای سر او. پس اگر گرفتاری و خطری بخواهد از طرف راست به وی متوجه شود، صورتی که در طرف راست است از آن ممانعت می‌کند، سپس همین‌طور از هر کدام از جهات شش‌گانه گرفتاری و خطری که می‌خواهد به سوی او متوجه گردد، از جانب آن صورت‌ها رد می‌شود.

امام ♦ در ادامه فرمودند: پس صورتی که از همه زیباتر است به بقیه‌ی صورت‌ها می‌گوید: خدای متعال به شما از جهت من جزای خیر عنایت بفرماید، شما چی، و کی هستید؟ پس صورتی که در طرف راست بنده‌ی مؤمن است می‌گوید: من نماز هستم، و صورتی که طرف چپ وی می‌باشد می‌گوید: من زکات هستم. صورتی که مقابل او است، می‌گوید: من روزه هستم، و صورتی که در پشت سر اوست، می‌گوید: من حج و عمره می‌باشم، صورتی که طرف پاهای اوست، می‌گوید: من آن نیکی هستم که به برادرانت کردی.

سپس این صورت‌ها به آن صورت زیباتر از همه می‌گویند: تو که از همه‌ی ما از لحاظ قیافه زیباتر و از جهت رایحه خوشبوتر و از نظر هیکل، جذاب‌تر می‌باشی، چی و کی هستی؟ جواب می‌دهد: من «ولایت» آل‌محمد علیهم‌السلام می‌باشم».

این روایت نشان می‌دهد که در برزخ و قیامت اعمال و عقاید و اخلاق ما جسم پیدا می‌کنند ولی

.....

.....

جسمی با جنس عالم برزخ و قیامت، مثل این‌که در خواب جسم ما جنس عالم خواب است. عالم برزخ و قیامت محدودیت‌های عالم ماده را ندارند و لذا وسعت آن فوق‌العاده است، قرآن در رابطه با وسعت بهشت می‌فرماید: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»⁴

سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت الهی و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبران‌ش ایمان آورده‌اند این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند دارای فضل عظیم است.

همان‌طور که شما هرچه در ذهن خود جا دهید ظرفیتش تمام نمی‌شود - با آن‌که صور ذهنی هر کدام شکل دارند و فقط معنی نیستند که بگوئیم جا نمی‌خواهد- عالم برزخ و قیامت مثل نفس شما محدودیت مکانی و زمانی ندارد، شما در رؤیاهای صادق مکان‌های دور را می‌بینید و بعد هم متوجه می‌شوید واقعاً نفس شما در آنجا بوده و از آنجا در آن زمان خبر گرفته، با این‌که تن شما آنجا نبوده است. عالم برزخ و قیامت آن‌چنان وسعت و ظرفیت دارد که می‌تواند همه‌ی خوبی‌ها را در خود جای دهد. به همین جهت می‌شود پاداش کسانی را که در این دنیا به همه‌ی دنیا پشت کردند در آنجا داد. همان‌طور که به جهت وسعت خاصش می‌توان جزای

جنایتکارانی که هزاران انسان را قربانی امیال خود کرده‌اند به آن‌ها چشانند.

آخرین تذکر را می‌دهم و سپس به کتاب می‌پردازم. در مورد تعلیقاتی است که به کتاب زده‌اند، مواظب باشید آن‌ها را سخن آقای نجفی به حساب نیاورید، آن‌ها عموماً در حد بینش خود تعلیق زده‌اند و ربطی به سخنان آقای نجفی ندارد.

حضور برزخی؛ فوق‌بیداری

آیت‌الله نجفی‌قوچانی از طریق تزکیه‌های طولانی نفس خود را آماده‌ی سیر در برزخ نمود و در یک لحظه حجاب‌ها از جلو او عقب رفت و مراحل برزخی‌اش شروع شد. این حالت حالتی است فوق‌بیداری، در اصطلاح به آن منامیه می‌گویند، نه خواب است و نه بیهوشی، بلکه مدهوشی است. حالت روشن‌تر و بالاتر آن برای حضرت موسی \blacklozenge در میقات حاصل شد، قرآن در شرح آن می‌فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي قَالَ رَبِّ إِنِّي سَأخْفِي بِمَا تَعْبُدُهُ فَأَلْهِمَّ رَبِّي لِي أَصْفِي قَالَ رَبِّ إِنِّي سَأخْفِي بِمَا تَعْبُدُهُ فَأَلْهِمَّ رَبِّي لِي أَصْفِي قَالَ رَبِّ إِنِّي سَأخْفِي بِمَا تَعْبُدُهُ فَأَلْهِمَّ رَبِّي لِي أَصْفِي»⁵

و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید پس چون پروردگارش

.....
.....
به کوه جلوه نمود آنرا ریزریز ساخت و موسی ♦
مدهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت؛
خدایا تو منزه‌ی، به درگاهت توبه کردم و من
نخستین مؤمنانم.

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید حضرت موسی ♦ در
حین تکلم با خداوند طلب رؤیت نمود، خداوند با
تجلی بر کوه نشان داد لازمه‌ی رؤیت حق نفی خودیت
است و لذا با تجلی حق بر کوه، کوه متلاشی شد و
در همان رابطه موسی ♦ مدهوش گشت، پس چون به هوش
آمد عرض کرد تو بزرگتر از آنی که کسی با حفظ
انانیت بتواند بر تو نظر کند، من از خود منصرف
و به سوی تو نظر کردم و اولین مؤمن به این
قاعده هستم که برای ملاقات با تو باید هیچ وجهی
از انانیت در میان نباشد. موضوع رؤیت مراحل
برزخ برای آقانجفی از اینگونه قواعد است، البته
در حد رؤیت برزخ.

زندگی‌نامه‌ی آقانجفی قوچانی که در کتاب
سیاحت شرق مطرح است نشان می‌دهد با تمام وجود
اسلام را پذیرفته و تا آنجا که ممکن بوده زحمت
کشیده است. پیاده روی‌ها و گرسنگی‌ها در راه کسب
علم و زیارت ائمه علیهم‌السلام و باور عمیق به دستورات دین
از او انسانی بصیر ساخته که می‌تواند کشفیات
برزخی خود را ضبط و ثبت کند. در کتاب سیاحت شرق
معلوم است که انکشافات دیگری نیز داشته‌اند که
به طور مختصر به آن اشاره می‌کنند.

وقتی متوجه شویم غیب و قیامت هم اکنون هست
و حضرت رضا ♦ می‌فرمایند: کسی که منکر شود
هم اکنون قیامت هست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تکذیب کرده و

از ولایت ما خارج است.⁶ پس هر کس حجاب بین خود و آن عالم را مرتفع کرد هم اکنون می‌تواند برزخ و قیامت را ببیند، امثال آیت‌الله نجفی آن‌قدر که عشق و علاقه‌شان به آن عالم است به این عالم نیست و لذا دنیا نمی‌تواند حجاب بین آنان و عالم برزخ شود، اگر هم دنیا برای آن‌ها حجاب است، حجاب غلیظی نیست که آن‌ها را از حضور قلب خارج کند. خود آقاجفی متذکر می‌شود که «بدن عنصري حجاب برزخ و قیامت است» حال یا از طریق تزکیه و انصراف از دنیا و آرزوهای دنیایی نفس خود را متوجه برزخ می‌کنید، یا حضرت عزرائیل ♦ با جذبۀ یا فشار - بستگی به آدمش دارد- این کار را انجام می‌دهند.

وقتی نفس از دنیا و زمان آزاد شد، با عالمی روبه‌رو می‌شود که هم اکنون در فوق زمان و مکان حاضر است، گذشته و آینده در آنجا جمع است، مثل آن‌که گذشته‌ی شما هم اکنون در نفس شما حاضر است و شما می‌توانید به آن نظر بیندازید، آقاجفی در سن هفتاد سالگی با حضور در برزخ، با سن هفده سالگی خود روبه‌رو می‌شود و این‌که در آن سن هفده سالگی هادی به سراغش آمده و هدایتش را به عهده گرفته است.

فرض بر این است که شما کتاب سیاحت غرب را خوانده‌اید و بنا است بنده تذکراتی نسبت به آن داشته باشم. روی هم رفته ایشان در آن حالت برزخی با ریاضت‌هایی روبرو می‌شوند که در دنیا کشیده‌اند و از آن طریق خود را از دست وسوسه‌ها و حیل‌های

6- کتاب «معاد، بازگشت به جدی‌ترین زندگی»، ص 160، توحید

.....

.....

گوناگون شیطان نجات داده‌اند. همواره در نفس انسان جدالی بین نفس امّاره و فطرت در میان است، حسد مربوط به نفس امّاره است و با نور شریعت و تصدیق فطرت می‌توان از وادی حسد عبور کرد و وارد وادی ایمن شد، تا حسد و کبر از قلب بیرون نرود دائم شیطان می‌آید، که آن مرد سیاهی که او را تعقیب می‌کرد، صورت حضور شیطان بود. تازه این وقتی است که وارد «وادی السلام» شده‌اید و اهل عبادات و رکوع و سجود هستید، ولی حسادت از روح شما خارج نشده، لذا سیاهه می‌آید، معلوم است با حضور حسد نور ایمان می‌رود، که صورت آن برای آقانجفی آن بود که با آمدن سیاهه، هادی می‌رفت، زیرا با حضور نفس امّاره، نفس مطمئنّه از صحنه‌ی دل خارج می‌گردد، حال خداوند کمک می‌کند و بنده‌ی مؤمن خود را رها نمی‌کند و لذا حسد فرو می‌نشیند و سیاهه پشت کوه می‌رود، می‌گوید: *گفتم الحمدلله* از دستش راحت شدم، بعد یک‌مرتبه به صورت مار می‌آید، آن‌چنان آمد که اسب آقا خورد زمین و از جاّده منحرف شد، خودش هم زخمی شد، توانسته بگوید یا علی، چون در دنیا جهت جانش به سوی امیرالمؤمنین ♦ بوده است، می‌گوید: دیدم هادی نزدیک شد و از توبره من چیزهایی در آورد و به بدنم مالید و خوب شدم. مار نشانه‌ی حُبّ دنیا است. سیاهه که حسد بود رفت پشت کوه و خود را پنهان کرد، حالا با حُبّ مال آمد - عموماً ریشه‌ی حسادت‌ها حُبّ مال است - حُبّ مال که آمد اسب که وسیله‌ی سیر از آن وادی و نجات از آن رذائل است زمین می‌خورد، نفس و جان انسان توان سیر به سوی معبود را از دست می‌دهد، ولی در چنین حالتی هم آنچه بر روح مؤمن غالب است، حُبّ مال نیست، حُبّ امام معصوم یعنی

.....

.....

حضرت علی **♦** است، یعنی قطب روح مؤمن امام معصوم است و از طریق نظر به امام به ضعفهایش پی میبرد و ضعفها را زیر پا میگذارد و معنی حقیقی توصل چنین است که عرض کردم. نمونه‌ی دنیایی‌اش نکته‌ای است که در کتاب سیاحت شرق می‌گوید که در مرز عراق گرفتار می‌شود و با حدیث کساء و توصل به اهل بیت علیهم‌السلام نجات می‌یابد، حالا در عالم برزخ صورت آن توصل را با ذکر یا علی اظهار می‌دارد. دوباره تأکید می‌کنم آنچه در برزخ واقع می‌شود صورت عقاید و اخلاق و اعمال دنیایی ما است، ما باید در دنیا خود را اصلاح کنیم تا در آن دنیا صورت سیر خود به سوی کمال نهایی را ببینیم. خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»⁷؛ انسان حریص آفریده شده است. و باید این صفات را در زندگی دنیایی اصلاح کند، زیرا حریص بودن بد نیست، حریص ماندن بد است، کمال هر کس در ازاء سیری است که از نقصها به سوی کمال دارد، وگرنه اگر از ابتدا خوب خلق می‌شد که کمالی برای او محسوب نمی‌شد، آقانجفی در دنیا با نظر به رحمت و اسعه‌ی الهی از حسادت آزاد شد که توانست در برزخ از وادی حسادت بگذرد و همان‌طور که در دنیا حسادت به صورتهای مختلف به سراغ انسان می‌آید، در آنجا هم چندین بار زمین خورد ولی چون نظرش به نور الهی بود در هر مورد نور الهی به صورتهای مختلف به سراغش آمد و او را نجات داد.

عنایت داشته باشید این مراحل که مرحوم آیت‌الله نجفی در موطن برزخی‌اش با آنها روبه‌رو

.....

.....

می‌شود صورت مراحلی است که طی کرده است، نه اینکه حالا در برزخ هم که قرار بگیرد گرفتار آن عذاب‌ها باشد، قصه‌ی گرفتاری‌های دنیایی‌اش را می‌بیند، قصه‌ی سیر خود از حسادت را می‌بیند، نه اینکه باز در آن دنیا با عذاب و آزار روبرو شود، که دوستان بگویند ایشان که عالم دین است ببین چه مشکلاتی داشت پس وای بر ما.

اینکه ملاحظه می‌فرمائید که بین آقا و آن سیاهه دائماً درگیری هست، چون آقا در زندگی دنیایی دائماً با نفس امّاره‌ی خود درگیر می‌شده‌اند، مثل اینکه ما و شما باید با وسوسه‌هایی که شیطان القاء می‌کند درگیر شویم، این درگیری‌ها در آن دنیا صورت پیدا می‌کند و نتیجه می‌دهد، می‌بینیم چگونه از دست وسوسه‌ها گذشتیم، معاد جسمانی به همین معنی است که هرچه در این دنیا فکر و اراده کرده‌ایم در آن دنیا جسم پیدا می‌کند.

جناب آقا نجفی در سیر برزخی‌شان بارها بین دوراهی قرار می‌گرفتند، این همان مقابله‌ی نفس امّاره و فطرت است که آن‌جا به صورت دو راه مقابل انسان ظاهر می‌شود. در مسیر خود به جایی می‌رسد که نمی‌داند از قلّه برود یا از درّه، مرد سیاه به او پیشنهاد می‌کند از قلّه برود هوای آن‌جا صافتر است، یعنی آن موجود سیاه تکبر طرف را دامن می‌زند، چون به طرف قلّه رفتن در آن‌جا، صورت بلندپروازی نفس امّاره و صورت برتری بر دیگران بود، با اینکه می‌بیند در کف درّه جا‌دهی همواری هست ولی از قلّه رفت. می‌گوید چون از طریق قلّه خواستم راه را ادامه دهم، هرچه می‌رفتم به بن‌بست برمی‌خوردم. تمام پیشنهادهای نفس امّاره

اینطور است، نفس امّاره ظاهرین و اکنون بین است،
انتها را نمیتواند ببیند.

عرض این بود که دوراهیها؛ صورت قرار گرفتن
ما بین راه فطرت و راه نفس امّاره است، و قصّه
نوع برخورد ما است با آن دو. اینجاست که
امیرالمؤمنین ♦ میفرمایند: در این موارد به
آنچه مخالف نفس است عمل کن، مثل آنچه در ماه
رمضان انجام میدهید و توجهی به امیال نفسانی
ندارید، هرچه انسان بیشتر با نفس امّاره مخالفت
کند جاّدهی روشنتری جلوی او باز میشود و جلو
میرود، ولی پیشنهاد آن موجود سیاه را شنید که
صورت قوّهی بهیمیّه است که در قوّهی غضبیّه و شهویّه
خود را وارد میکند.

آنچه در زندگی برای ایشان پیش آمده است را
آنجا مییابد، موضوع عذاب نیست، موضوع روبرو شدن
با چیزهایی است که در زندگی طی کرده است. ملاحظه
فرمودید وقتی میخواهد از وادی برهوت بگذرد
عیالش اسبی برایش میفرستد و لذا راحت عبور
میکند، چون برهوت وادی شهوت است و با عفت
میتوان از آن گذشت و همسرش در دنیا موجب حفظ
عفت او شد تا گرفتار شهوت نشود، حال آنچه در
دنیا انجام داده است را مییابد.

چنانچه ملاحظه فرمودید در «وادی السلام»
یکمرتبه حبیببن مظاهر تلفن کرد، ممکن است کسی
بپرسد مگر در برزخ تلفن هست؟! اگر متوجه باشیم
هر فکر و اراده ای در آن عالم صورت پیدا میکند،
آنهم صورتی که ما با آن مانوس باشیم، میفهمیم
سروش غیبی مطابق صورتی که ما میشناسیم برای ما
به همان صورت جلوه میکند، و لذا پیام معنوی
جناب حبیببن مظاهر به صورت تلفن ظاهر شد.

.....
.....
همان‌طور که شما در خواب القائات معنوی را در جلوه‌ی شخصیتی روحانی که در ذهن‌تان می‌شناسید می‌بینید، مثلاً خواب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» را می‌بینید - در بسیاری موارد این خواب‌هایی که انسان اولیاء الهی را می‌بیند، صورت تجلی الهام معنوی است که با صورت مؤانس او برایش ظاهر می‌شود- نه این‌که واقعاً خواب امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» را دیده باشید، چون حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» را به عنوان يك شخصیت معنوی می‌شناسید، الهام معنوی به آن صورت برای شما ظهور می‌نماید.

هادی به او می‌گوید: من همان رشته‌ی محبت و ارتباط تو به علی بن ابیطالب و اهل بیت پیامبر ﷺ هستم، من همان تمسک تو به عروة الوثقی می‌باشم و از تو هیچ جدایی ندارم مگر این‌که تو خود را به هوس‌هایی از من دور کنی.

یعنی نظر انسان به کمال حقیقی خود که همان امامان معصوم ﷺ باشند وسیله است تا انحرافات خود را بشناسد و به راه برگردد. و این حالت در سیر برزخی، صورت به خود می‌گیرد و انسان با آن روبرو می‌شود، دوری و نزدیکی هادی در رابطه با غفلت و هوشیاری ما است نسبت به کمال حقیقی خود.

فشارهایی که پس از ظهور ملکین به صورت قرار گرفتن در قفس آهنین بر او وارد می‌شود، صورت تغییر ساحت او از ساحت دنیا به ساحت برزخ است تا بتواند از جهت دنیایی خود به درآید، چیزی که سالکان، آن را سخت‌ترین قسمت سلوک می‌دانند. مولوی در این رابطه می‌گوید:

بس بلا و رنج بایست و وقوف..... تا رهد آن روح صافی
زین حروف

.....

.....

تا انسان هنوز با روحیه‌ی دنیایی مانوس است نمی‌تواند با عالم برزخ مرتبط باشد و لذا است که فشار قبر برای اکثر مؤمنین هست، تا بتوانند با عالم برزخ مرتبط شوند و عملاً آن فشار یک نحوه تطهیر از ذنیت‌های دنیایی است تا امکان سیر برزخی فراهم شود.

همان‌طور که در دنیا در سه ساله‌ی اول بلوغ ترسیمی از یک هدف معنوی نداشته و امام معصوم ♦ را به عنوان هدف نهایی خود نمی‌شناخته، در سه وادی اول سیر خود از نور و هدایت هادی محروم است.

در ابتدای مسیر که براساس فطرت حرکت می‌کرده، صورت برزخی آن حالت هوای صاف و جا‌دهی هموار است ولی وقتی به خود مغرور می‌شود و می‌خواهد منیت خود را به کار گیرد، با هوای گرم و جا‌دهی باریک و سربالایی روبه‌رو می‌شود و آن شخص سیاه ظهور می‌کند، که نفس اماره‌ی او آن‌را ایجاد کرده است، نفس اماره با حیل‌های خود مسیر را سخت و طولانی می‌کند، هرچند به ظاهر راه را نزدیک نشان می‌دهد ولی در عمل عکس آن می‌شود. سنگلاخ را به صورت چمن‌زار می‌نمایاند ولی در عمل ما با سنگلاخ روبه‌رو می‌شویم. توجیه‌های نفس اماره در ارتکاب گناهان و امید به نتیجه در آن‌جا ظهور می‌کند و انسان را با ناکامی‌هایش روبرو می‌سازد، حنظل یا هندوانه‌ی ابوجهل را به عنوان هندوانه‌ای که موجب رفع عطش است می‌خورد و عطش او صدچندان می‌شود در حالی‌که شخص سیاه با اشتیاق تمام از آن‌ها می‌خورد، چون گناه برای نفس اماره شادی‌بخش و برای فطرت عذاب‌آور است. هرجا تحت تأثیر شخص سیاه قرار نمی‌گرفت، راه گشاده و قابل

رفتن می‌گشت، همان‌طور که مسیر فطرت برای انسان مسیری است مناسب جان و حقیقت انسان.

در سیر برزخی باید انسان توانسته باشد از شهوت جنسی و شهوت شکم گذشته باشد و در نهایت از شهوت زبان یا زیاد سخن گفتن آزاد باشد، تا راه به سوی معنویات در مقابلش باز شود و این به کمک هادی یعنی نظر به قرآن و اهل بیت^{علیهم‌السلام} ممکن می‌گردد.

ذخیره‌های معنوی مثل حمد الهی در آن مسیر کارساز است، آن ذخیره‌ها به صورت مواد موجود در توبره برای او صورت پیدا می‌کند تا در سیر به سوی جلو موفق شود، جنبه‌ی چپ وجود او گرایش‌های او به بدی‌ها است و جنبه‌ی راست یا یمین او، گرایش‌های او به نیکی‌ها است، ولی سعادت او به سیر و حرکت به طرف جلو است و لذا طرف چپ و راست جا‌ده، عوامل انحراف او از مسیر است که به صورت عقب و میمون و موش و مُردار برای او ظاهر می‌شود که صورت جهت‌گیری‌های انحرافی و لغو اوست.

هادی در وادی شهوت سخن، آب کمی به او می‌دهد و می‌گوید ظرفیت تو آن قدری بود که نمی‌توانستیم بیش از این آب برداریم. چون از حد صحیح و متعادل سخن گفتن کوتاهی داشته، به همان اندازه در سیر به سوی حقیقت به زحمت می‌افتد، هرچند از مسیر منحرف نیست.

پس از گذر از وادی شهوت وارد وادی السلام می‌شود، زیرا تا انسان گرفتار کثرت است، وحدت رخ نمی‌نماید و حقیقت توحید ظهور نمی‌کند، وادی شهوت وادی نظر به کثرات است، چنانچه انسان متوجه شد که ماوراء کثرات باید به وحدت نظر کرد، عملاً نجات و سلامت او شروع می‌شود.

.....

.....

در وادی السلام لباس هادی سفید و لباس آقای نجفی سبز است، چون هادی صورت نهایی است و سبز هنوز ناخالصی دارد و به نهایت کمالات مربوط به این منزل دست نیافته است و چون از ناخالصیها آزاد شود مقام «لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» می شود که سرور دارالسرور است.

مکالمات هادی با آقانجفی صورت همان تذکرات معنوی است که در دنیا با الهامات ملائکه بر قلب انسان القاء می شود و این که هادی در جواب بعضی سؤالات می گوید: نمی دانم، چون بعضی از احوالات معنوی در دنیا برای آقا روشن نبوده و افق برای او روشن نبوده است.

این که هادی می گوید: در وادی السلام ده روز مهلت داریم جهت تهیه استعداد، حرف دقیقی است، چون راه او در کناره‌ی اراضی وادی السلام است - نه در وسط راه - لذا آن کناره وصل به اراضی برهوت است که پر از آتش است و در آنجا هنوز سیاه فعال است و هادی هم داخل نمی شود، پس باید خود را از ضعفهای اخلاقی و فکری آزاد کند تا از برهوت بیشتر فاصله بگیرد، مثل این که انسان در دنیا در عینی که در مسیر دینداری است از کبر و شهوتی که او را به آتش نزدیک می کند درست آزاد نشده است.

در مسیر به سوی عالم معنا با حرص خود در سرزمین حرص برخورد کرد که همان خصوصیات خاص جیفه خواری است که مؤمن از آن می گذرد.

پس از آن که از حرص و حسد عبور کرد وارد شهر «آمن» شد، شهر امن شرایطی است که شیطان دیگر دستگیره های مشخصی برای ورود ندارد و لذا

.....

.....

حجاب‌های زیادی از جلو چشم آدم مرتفع می‌شود و نظر انسان به زیبایی اعمال دینی صدچندان می‌گردد که همان ظهور خیمه‌های وادی امانند و ظهور صلاة و زکات و حج و ولایت و... .

چون انسان به این وادی امان رسید به راحتی با وسایل ارتباط با عالم معنا مرتبط می‌شود و اعمال عبادی برای او آینه‌ی نمایش جمال محبوب می‌گردد.

در يك جمع‌بندی مختصر می‌توان گفت، كشف آقانجفی‌قوچانی به جهت تابعیت از نور رسول خدا ﷺ و نور اهل‌بیت ﷺ كشفی است نزدیک به كشف آن حضرات، و به همین جهت به معارفی که از طریق روایات اهل‌بیت ﷺ به ما رسیده است، نزدیک است.

باید متوجه بود که معارف اهل‌البیت ﷺ معارفی قلبی و كشفی است، یعنی آنها از ماوراء حجابها حقایق را می‌بینند و به ما می‌گویند و لذا اگر افرادی در مسیر سلوک قلبی قرار گیرند و از آن ذوات مقدسه پیروی کنند در حدّ خودشان می‌توانند منکشف شوند، پس نباید گفت آقانجفی براساس روایت ائمه ﷺ داستانی را ساخته‌اند، بلکه باید متوجه بود به نور اهل‌البیت ﷺ منکشف شده است، با این‌همه نمی‌توان كشف ایشان را كشفی كامل دانست، بلکه باید آنها را با كشف امام معصوم تطبیق نمود و در آن حدّی که به كشف معصوم نزدیک است برای آن ارزش قائل شد. نمونه‌ی ضعف كشف ایشان را در مورد ملائکه ملاحظه می‌کنید که شهود کاملی نیست و گویا با ملائکه درگیر هستند، در حالی‌که اگر امثال علامه‌ی طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» که در كشف

.....

.....

کاملتری قرار دارند، از کشف خود نسبت به ملائکه گزارش می‌دادند حرف‌های دیگری داشتند.

در خاتمه باز تأکید می‌کنم که بنده به طور مختصر و گذرا موضوع را مطرح کردم تا رویکرد ما نسبت به موضوع روشن شود وگرنه کتاب ظرفیت بیشتری دارد و معارف خوبی در آن مطرح است، به طوری که بنده مجبور شدم از بعضی قسمت‌هایی که نیاز به مقدمه‌ی طولانی داشت بدون هیچ شرحی بگذرم. آنچه می‌تواند به عزیزان در شرح بیشتر این کتاب کمک کند، کتاب «معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی» است و شرحی که برای آن کتاب داده شده است.

«والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته»